

خشم گرفتن مهرباب بر سیندخت

سر مرزبان پر ز پرخاش گشت
همه خشم رودابه بر وی براند
که با شاه گیتی مرا پای نیست
کُشم زارتان بر سر انجمن
بر آساید و رام گردد زمین
از آن زخم گرزش که یارد چشید؟
دل چاره جوی اندر اندیشه بست
که بد ژرف بین و فزاینده رای
بیامد بر شاه خورشید فش
چو دیگر یکی کامت آید بکن
ببخش و بدان کاین شب آبستنست
برو تیرگی هم نماند دراز
جهان چون نگین بدخشان شود
مزن در میان بلا داستان
وگر چادر خون به تن بر بپوش
بُود کت به خونم نیاید نیاز
زبان برگشایم چو تیغ از نیام
خرد خام گفتارها را پزد
سپردن به من گنج آراسته
غم گنج هرگز نباید کشید
بیارای و با خویشان بر به راه
چو پژمرده شد برفروزد به ما

چو در کابل این داستان فاش گشت
بر آسفت و سیندخت را پیش خواند
بدو گفت کاکنون جزین رای نیست
که آرمت با دخت ناپاک تن
مگر شاه ایران ازین خشم و کین
به کابل که با سام یارد چخید؟
چو بشنید سیندخت بنشست پست
یکی چاره آورد از دل بجای
وزان پس دوان دست کرده بکش
بدو گفت بشنو ز من یک سخن
تو را خواسته گرز بهر تنست
اگر چند باشد شب دیر یاز
شود روز، چون چشمه روشن شود
بدو گفت مهرباب کز باستان
بگو آنچه دانی و جان را بکوش
بدو گفت سیندخت کای سرفراز
مرا رفت باید به نزدیک سام
بگویم بدو آنچه گفتن سزد
ز من رنج جان و ز تو خواسته
بدو گفت مهرباب بستان کلید
پرستنده و اسپ و تخت و کلاه
مگر شهر کابل نسوزد به ما

چنین گفت سیندخت کای نامدار
نباید که چون من شوم چاره جوی
مرا در جهان آنده جان اوست
ندارم همی آنده خویشتن
یکی سخت پیمان ستد زو نخست
بیاراست تن را به دیبا و زر
پس از گنج زرش ز بهر نثار
به زرین ستام آوریدند سی
اباطوق زرین پرستنده شست
پر از مشک و کافور و یاقوت و زر
چهل جامه دیبای پیکر به زر
به زرین و سیمین دو صد تیغ هند
سد آستر همه ماده سرخ موی
یکی تاج پر گوهر شاهوار
بسان سپهری یکی تخت زر
برش خسروی بیست پهنای او
وزان ژنده پیلان هندی چهار

بجای روان، خواسته خوار دار
تو رودابه را سختی آری به روی!
کنون با تو ام روز پیمان اوست
ازویست این درد و اندوه من
پس آنگه به مردی ره چاره جست
به درّ و به یاقوت پرمایه سر
برون کرد دینار چون سی هزار
از اسپان تازی و از پارسی
یکی جام زر هر یکی را به دست
ز پیروزه چند چندی گهر
طرازش همه گونه گونه گهر
جز آن سی به زهرآب داده پرند
سد آستر همه بارکش، راه جوی
اباطوق و بایاره و گوشوار
برو ساخته چند گونه گهر
چو سیصد فزون بود بالای او
همه جامه و فرش کردند بار

آستر: قاطر

انجمن: مردم، گروه

بدخشان: ولایتی در شرق افغانستان

برافروختن: روشن شدن، فروزان گردیدن

بُود: ممکن است، شاید

پای: تاب، طاقت، قدرت مقابله

پرخاش: پیکار، ستیزه

پرستنده: خدمتکار، خدمتگزار

پرمایه: گرانبها، ارزشمند

پرند: شمشیر جوهر دار

پست: ناراحت، خوار

پیکر: نقش و نگاری که برای زینت و آرایش باشد

جان را کوشیدن: برای رهایی کوشش کردن

چخیدن: ستیزه کردن

چشمه: آفتاب

خورشید فش: خورشید مانند

داستان زدن: حکایت کردن، مثل زدن

دست کرده بکَش: دست به سینه

دیرباز: طولانی

راه جوی: راه شناس

زخم: ضربت

رَش: آرَش، آرَج، ذراع، واحد طول برابر با فاصله

سر انگشت میانه دست تا آرنج، تقریباً نیم متر

رَش خسروی: ذراع سلطانی، شاه رَش

ژرف بین: باریک بین

ژنده پیل: فیل بزرگ

ستام: لگام، دهانه، سر افسار

سِنَدن: دریافت کردن، گرفتن

شاهوار: گرانبها، سزاوار شاه

طراز (معرب تراز): لبه، کناره جامه، سجاف

طوق: هر چه در گردن افکنند

کَت: که ترا

گر: یا

مردی: شجاعت، پهلوانی

مرزبان: مهربان، شاه کابل

مگر: تا، تا اینکه

نثار کردن: ریختن و پاشیدن زر و سیم بر سر کسی

نگین بدخشان: کنایه از گل سرخ

یاره: دستبند، دست برنجَن

مهربان + سیندخت ← رودابه

نیرم (نریمان) ← سام ← زال (دستان)

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>